

متن پرسش

سلام: برای این که علم پیدا کنم که قرآن پیام خداست! قرآن برای من تحدی آورده است و می گوید من از جانب خدایم. چرا؟ چون کسی نمی تواند یک سوره همانند قرآن بیاورد. سوال: من که فارسی زبانم و عربی نمی دانم چگونه این استدلال قرآن را قبول یا رد کنم؟ من که توانایی ارزیابی این ادعای قرآن را ندارم. حالا من باید چکار کنم؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: به نظر می آید که در همان زمان که فصاحت در زبان عربی به اوج خود رسیده بود و آن‌ها نتوانستند سوره‌های همانند سوره‌های قرآن بیاورند؛ می‌تواند برای ما حجت باشد. از طرفی با نظر به محتوی قرآن و تدبّر در آن می‌توان متوجه شد که این سخن‌ها، سخن‌های خداوند است. و در همین رابطه حضرت حق می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۸۲/ نساء] آیا در قرآن نمی‌اندیشند اگر از جانب غیر خدا بود قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند. موفق باشید

در ضمن در کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت عریضی شده است که عیناً خدمت‌تان ارسال می‌گردد:

دریچه های اعجاز قرآن

قرآن می‌فرماید: «وَ أَنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَيَّ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ» [۱] اگر در معجزه بودن آنچه بر بنده ی ما نازل شده شك دارید، سوره ای مانند آن بیاورید. مبنای برهان این است که او یا به واقع پیامبر است و این آیات از طرف خدا بر او نازل شده، و یا پیامبر نیست و با استعدادهای بشری اش این آیات را تنظیم کرده است. در حالت دوم از آن جهت که بشر است این آیات را آورده، پس شما هم که بشر هستید، مسلم اگر همه ی شما جمع شوید می‌توانید يك سوره مثل سوره های این قرآن بیاورید و اگر نمی‌توانید، معلوم می‌شود که او از جنبه ی بشری اش به چنین توانایی نرسیده، پس او پیامبر خدا است. در رابطه با معجزه بودن قرآن نمونه‌هایی در ذیل؛ مورد اشاره قرار می‌گیرد:

۱. از نظر فصاحت و بلاغت: قرآن از نظر هندسه ی کلمات و نظم خاصی که کلمات دارند، نه سابقه دارد و نه لاحق، به طوری که نه تا آن زمان بشریت با این ترکیب و نظم سخن گفته و نه بعد از آن انسانها توانستند از آن تقلید کنند و با آن نظم و هندسه سخن بگویند. قرآن دارای آهنگ خاصی است که در

عین دارا بودن مفاهیم معنوی، بدون تکلف و تصنع، عالی ترین معانی را در عالی ترین قالبهای لفظی اظهار می کند به طوری که معلوم نیست الفاظ تابع معانی اند و یا معانی تابع الفاظ.

قرآن در زمانی به صحنه آمد و مبارز طلبید که اوج تکامل فصاحت عرب بود. از آن عجیب تر بعد از آمدن قرآن نیز سخن رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) در عین فصاحت زیادی که دارد، اصلاً شکل و هندسه ی قرآن را ندارد. و این مبارزه طلبی هنوز هم به قوت خود باقی است، مضافاً اینکه تا حال کسی نیامده بگوید قبل از قرآن چنین کلماتی به این شکل در فلان کتاب بوده است. همچنانکه کسی نیامده بگوید من مثل آن را آورده ام و اتفاقاً هر قدر انسان فصیح تر باشد بیشتر متوجه می شود که فصاحت قرآن از نوع فصاحت بشر نیست. همچنان که جادوگران متوجه شدند کار حضرت موسی (ع) از نوع سحر نیست.

۲. از نظر علو معنی و محتوی: بی گمان مطمئن ترین راه برای شناخت حقیقت قرآن، رجوع به متن قرآن و تأمل در توصیف ها و تعبیرهای آن در باره ی خود می باشد، توصیف هایی از قبیل «هُدَى لِلنَّاسِ»، «هُدَى لِّلْمُتَّقِينَ»، «تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»، «حَكِيمٌ» و «فِرْقَانٌ» که همه حکایت از آن دارد که وقتی می فرماید: اگر می توانید مثل آن را بیاورید، یعنی آن چیز مثل قرآن از حیث هدایت گری و آوردن معارف هدایتگر و از حیث مطالب حکمت آمیز، هم سنگ دانش های قرآن باشد و از این زاویه بشر را به آوردن چنین اندیشه هایی در حد قرآن دعوت می کند.

جامعیت و کمال قرآن بدین معنی است که قرآن مجید تمامی مواد و مصالح علمی جهت رسیدن انسان به سعادت فردی و اجتماعی را دارا است و با معارف خود رابطه ی انسان با «خدا»، «خود»، «انسانهای دیگر» و با «جهان» را تبیین می کند و همه ی این معارف دارای سطوح و لایه های متکثر هستند و در آن برای هر موضوعی بطن ها وجود دارد. در پایین ترین سطح با مردم عادی صحبت می کند و هرچه مخاطب خود را دقیق بیابد، بطنی از بطون خود را برای او می گشاید و آوردن سوره هایی با این حدّ از علو در معانی به هیچ وجه در حدّ بشر نیست.

انسانی که قرآن طرح می کند وسعتی از قبل از تولد تا بعد از مرگ دارد و دستورات قرآن همه ی ابعاد این انسان را با همه ی دقایق روحی اش فرا گرفته است، در حالی که انسان معرفی شده از راه حس و اندیشه ی بشری در میان دو پیرانتز (تولد) تا (مرگ) قرار دارد.

در قرآن همه ی اصول معارف قرآن از توحید استنتاج شده و سپس گسترش یافته و به صورت اخلاق و عقاید و احکام در آمده به این معنی که هر حکم فرعی آن اگر تحلیل شود به «توحید» باز می گردد و توحید نیز اگر تفریع و باز شود، همان احکام و مقررات فرعی را تشکیل می دهد.

می فرماید: «كِتَابٌ اِحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ» [۲] قرآن کتابی است با آیات محکم

که سپس به صورت تفصیل درآمده، یعنی این کتاب با آیات متعدد دارای غرض واحدی است که وقتی به تفصیل در آید، در يك مورد به صورت «اصول دین» و در مورد دیگر به صورت موضوعات «اخلاقی» در می آید و در جای خود به صورت احکام شرعی ظاهر می شود، به این معنی که هرچه نزول کند و از اصل به فرع برسد از آن غرض اصلی خارج نمی شود و از مسیر توحیدی خود عدول نمی کند. به عنوان مثال: توحید خدا در مقام اعتقاد عبارت است از اثبات «اسماء حسنی» و «صفات علیای» الهی و در مقام اخلاق عبارت است از دارا شدن اخلاق کریمه مثل رضا، شجاعت و دوری از رذایل و همان توحید در مقام اعمال عبارت است از به جا آوردن اعمال شایسته و پرهیز از محرمات و رعایت حلال و حرام. همه ی اینها به توحید برمی گردد و انسان را به توحید می رساند زیرا آیات قرآن يك جهت وحدت دارند و يك جهت کثرت، از جهت صدور از طرف خدا به سوی بشر، سیری از وحدت به سوی کثرت را دارا می باشند ولی از جهت سیر از طرف انسان به سوی خدا، سیر از کثرت به وحدت را دارا هستند.

قرآن کتاب انسان شناسی است، اما آنگونه که خدا انسان را آفریده و در همان راستا انسان را تفسیر می کند تا انسان از خود بیگانه نشود، به طوری که در تمام فرهنگ بشر و نه در فرهنگ انبیاء انسان در حدّ سوره ی والعصر مطرح نیست، و اندیشه ی بشر نسبت به انسان به اندازه ی تبیینی که يك سوره ی کوچک قرآن در مورد انسان دارد گسترش ندارد. قرآن پیوند با خدا را در همه ی شئون زندگی جریان می دهد و انسان را در حد يك باور تئوریک متوقف نمی کند، بلکه خدای حاضر و محبوب را معرفی می نماید که می توان به او نزدیک شد و با او انس گرفت. مرز ایمان و شرك در آن است که انسان موحد توانسته است حقیقت وحدانی عالم را در هر مخلوقی بیابد و انسان مشرک پدیده های عالم را مستقل از حقیقت وحدانی می نگرد.

۳. اعجاز قرآن از جهت نبودن اختلاف در آن: قرآن در طول ۲۳ سال بر پیامبر خدا (ص) نازل شد، آن هم در شرایط اجتماعی و روحی متفاوتی که برای رسول خدا (ص) پیش می آمد، بدون آن که رسول خدا پیشنویسی داشته باشد و یا پس از نزول آن به و حکم و اصلاح آن پردازند با این همه هیچ گونه تناقض و اختلافی در میان مطالب آن نیست. هرگز کسی ندید که مثلاً پیامبر (ص) یادداشتی داشته باشند و مطابق آن یادداشت آیات را قرائت کنند و یا طوری آیات را بخوانند که بعداً معلوم شود يك کلمه را اشتباه گفته اند و بخواهند آن را تصحیح کنند، آن هم آیاتی که قبلاً هیچ کس چنین کلماتی در هیچ کتابی نگفته بود و بعداً هم کسی نیامد بگوید شبیه آن کلمات در کتابهای رومی ها و یا ایرانی های متمدن آن زمان دیده شده است.

قرآن طوری است که آیه ای مفسر آیه ای دیگر و مجموعه ی آن شاهد بر مجموع آن است و در عین تنوع - حتی در يك موضوع وحدت نگاه کاملاً در آن حاکم است. مثلاً در مورد عبادت و یا تقوا هزاران نکته ی متنوع دارد ولی همه با يك بینش و يك جهت و يك نگاه. خود قرآن می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» [۳] آیا این منکران قرآن در قرآن

تدبّر و تفکر نمی کنند تا متوجه شوند اگر از طرف غیر خداوند صادر شده بود، حتماً در آن اختلاف و تضاد می یافتند زیرا: اولاً: فکر انسان دستخوش تحول و تکامل است، و در آخر عمر عموماً اشتباهات اول را ندارد. ثانیاً: افکار انسان در طول زندگی تحت تأثیر حالات متفاوت روحی اش قرار دارد و سخنانش هماهنگ آن حالات، و گاهی متفاوت و بعضاً متضاد خواهد بود. ثالثاً: کسی که کارش بر دروغ باشد در طول عمر حتماً به تناقض و اختلاف می افتد، در حالی که هیچ کدام از موارد بالا در قرآن نیست و یگانگی و وحدت کاملی بر آن حاکم است.

۴. اعجاز قرآن از نظر جاذبه: قرآن در معرفی معنی حیات و آزاد شدن از اسارت نفس و خرافات آنچنان سخن می راند که انسان به هیچ وجه آن را از جان خود جدا نمی بیند و به خوبی جذب آن می شود. قرآن انسان را بر عقده های درونی اش پیروز می کند، مرگ را برایش معنی می نماید، او را دعوت به تدبّر در آیاتش می کند، می گوید:

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَي قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا»

آیا تدبّر در قرآن نمی کنند و یا بر قلبهاشان قفل زده شده است که حقایق آن را نمی فهمند؟ به همین جهت عقل انسان در حین تدبّر در قرآن از عمق جان، حقانیت آن را تصدیق می کند و خود قرآن شرط تشخیص حقانیت خود را تدبّر در خودش قرار داده است. آیا تا حال دیده شده کسی در قرآن تدبّر لازم را کرده باشد و برای او در حقانیت آن ذره ای شک باقی بماند؟ و یا بیشتر کسانی گرفتار شك نسبت به قرآن هستند که از دور و بدون تدبّر در آن نظر می دهند؟

۵. اعجاز قرآن از نظر اخبار غیبی: آن واقعه هایی که در حین نزول قرآن با فکر بشری درستی و نادرستی آن معلوم نبود در قرآن مطرح شده به طوری که بشر پس از سالها به درستی آن پی برده است مثل: پیش بینی غلبه ی روم بر ایران در شرایطی که در آن زمان چنین غلبه ای به ذهنها هم خطور نمی کرد. [۴] حفریات باستانشناسان، که پس از سالها داستان حضرت یوسف و طوفان حضرت نوح و قوم سبأ را تأیید کرد. و یا اینکه قرآن برای فلك، مدار قائل است، برعکس پیشینیان که فلك را جسم مدوری می دانستند که ستارگان در آن میخکوب شده اند ولی بعدها معلوم شد که ستارهها دارای مدار هستند و در مدار خود در گردشاند.

۶. اعجاز قرآن از نظر وسعت معارف و پهناوری مطلب: از طریق کسی که برتری فوق العاده ای از نظر اطلاعات نسبت به دیگران نداشت و در محیطی آنچنان محدود زندگی می کرد که مثال زدنی است و از آن طرف ثلث آخر عمرش تماماً مشغول جنگ با دشمنان دین بود، چنین قرآنی با این وسعت علمی و دقت روحی مطرح شود حکایت از آن دارد که از طرف خدای حکیم و علیم بر او نازل شده است.

دکتر واگلیری می گوید: «کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی

توان از آن تقلید کرد ... چطور ممکن است این کتابِ اعجاز آمیز کار محمد باشد؟ در صورتی که او يك نفر عرب درس ناخوانده بوده است ... ما در این کتاب مخزن ها و ذخایری از دانش می بینیم که مافوق استعداد و ظرفیت با هوش ترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قوی ترین رجال سیاست است».[۵]

قرائنی که اندیشه را بر صدق گفتار نبی می کشاند

علاوه بر مطالب فوق در مورد خود قرآن که دلیل است بر معجزه بودن آن، توجه به شخصیت پیامبر (ص) نیز اندیشه را به حقانیت شخص نبی می کشاند که موارد زیر از این نوع می باشد:

۱. محیط دعوت: اندیشه نمی پذیرد که انسانی درس نخوانده در محیطی چنان عقب افتاده از تمدن و آلوده به پائین ترین خرافات جاهلی، بدون ارتباط با خالقِ علیم هستی، چنین معارفی را ارائه دهد.

۲. سابقه ی تاریخی و خصوصیات اخلاقی: ۴۰ سال در محیطی زندگی کردن که کوچک ترین خطای اخلاقی نمایان می شود و در عین حال هیچ نقطه ضعفی نداشتن، به طوری که او را «امین» لقب دادند و حتی در اتهامات بعد از بعثت او را «ساحر» و «شاعر» و «مجنون» خواندند، ولی به جهت نوع عملکردش هرگز جامعه اتهام اخلاقی را نسبت به شخصیت او نمی پذیرفت، چگونه اندیشه می پذیرد چنین انسان پاکی يك مرتبه دروغی به این بزرگی بگوید و ۲۳ سال هم همه ی زندگیش را بر سر این دروغ بگذارد و با آن همه مشکلات يك لحظه هم عقب نشینی نکند؟

۳. محتوای مکتب و دعوت: مکتبی که محور فکری خود را «توحید» قرار داده و آن را چون خونی در رگ جامعه جاری ساخته و مدعی است هیچکس جز خدا نجاتدهنده ی انسانها نیست و آورنده ی آن مکتب برای خود هیچ ادعایی جز بندگی خدای واحد ندارد و اجازه ی هیچ غلوئی را در مورد خود نمی دهد و مردم را به سوی خدا دعوت می کند و بندگی غیر خدا را بدترین گناه می داند و در جامعه ی طبقاتی آن روز شعار برادری می دهد و محیط کینه و جهل را به محیط برادری و دانش تبدیل می کند، چگونه اندیشه می پذیرد چنین مکتبی آورنده اش يك دروغ پرداز نابغه باشد و بدون ارتباط با غیب مطلق چنین مکتبی را ارائه دهد، باید یا او پیامبر باشد و یا دغلكار، و چنین حرکات و کلماتی هرگز از يك انسان دغلكار صادر نمی شود که برای خود در دینی که آورده هیچ سهمی نخواهد و تماماً خود را نفی کند.

۴. تأثیر دعوت پیامبر در محیط: رسول خدا (ص) در طی ۲۳ سال از قومی متروک که ارزش استعمارشدن توسط دو قدرت ایران و روم را هم نداشت تمدنی شگرف به وجود آورد به طوری که جهان آن روز در قبضه ی مستقیم یا غیر مستقیم آن دعوت قرار گرفت و به این دلیل انسان اندیشمند نمی پذیرد بدون تأثیر خالق هستی بر قلب ملت ها چنین تأثیری ممکن باشد، به این معنی که باید

همان خالق روح و قلب انسان، آورنده ی اصلی این مکتب باشد که بین محتوای کتاب الهی و قلب انسانها اینچنین هماهنگی حاکم است. یکی از دانشمندان هندی می گویند: کشور هندوستان با این همه پنندهای حکیمانه که از بزرگان دین هندو به ما داده شده، هنوز دچار شرابخواری و استعمال مسکرات است، اما محمد همین که شراب را حرام کرد پیروان او هرکجا خُم شراب را دیدند شکستند و همه از شرابخواری دست برداشتند. [۶]

۵. وسایل نیل به هدف: رسول خدا (ص) از طریق دستورات اخلاقی که در آن دستورات هیچ انسانی بی دلیل تحقیر نشود هدفش را پیش می برد، قرآن می فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی» [۷] کارهای ناشایست هیچ قومی، شما را به مقابله ای ناشایست و ندارد، عدالت پیشه کنید که این به تقوی نزدیکتر است. و لذا پیامبر اسلام هرگز برای اهداف خود از وسایل نامشروع و یا جهل مردم استفاده نکرد، حتی در مرگ فرزندشان که مصادف با خورشیدگرفتگی شد و مردم مدینه آن را به مرگ فرزند پیامبر (ص) مربوط دانستند، حضرت آن را نفی فرمودند. به این دلایل است که انسان اندیشمند نمی پذیرد چنین کسی با این طرز رفتار، یک سیاست باز حرفه ای و یا یک مدعی دروغین و یا یک شهرت طلب باشد زیرا رفتارش تأییدکننده ی این حقیقت است که او مأمور و فرستاده ی خداوند است و در افقی ماوراء دنیا زندگی می کند و متذکر حقیقتی است بسیار متعالی.

[۱] (۱) - سوره ی بقره، آیه ی ۲۳.

[۲] (۱) - سوره ی هود، آیه ی ۱.

[۳] (۱) - سوره ی نساء، آیه ی ۸۲.

[۴] (۱) - در سال ۶۱۷ میلادی یعنی هفتمین سال بعثت پیامبر اکرم (ص) ایران بر روم پیروز شد و تا نزدیک پایتخت روم پیشروی کرد، در همان سال قرآن پیشبینی پیروزی روم را در کمتر از ده سال نمود. (به آیات اولیه ی سوره ی روم رجوع شود).

[۵] (۱) - استاد دانشگاه ناپل، کتاب « پیشرفت سریع اسلام»، ترجمه ی سعیدی، ص ۴۹.

[۶] (۱) - کتاب محمد (ص) از نظر دیگران، ترجمه ی محمد علی خلیلی.

[۷] (۲) - سوره ی مائده، آیه ی ۸.

